

با شاعران امروز

رو به روی هیچکس



«کتابیون ریز خراتی» از شاعران سپیدسرای ساکن تهران است که تا کنون چندین مجموعه شعر از او در دسترس دوستداران شعر سپید قرار گرفته است. برخی از کتاب‌های ریز خراتی عبارتند از: «تسلیت به باد»، «رو به روی هیچکس»، «من و خواهرم»، «سنت‌هایی برای تینا».



(۱)

فصل‌ها می‌دهند و پس می‌گیرند  
و من فرو می‌روم  
در اعماق درختی  
که آوازهای محو می‌خواند.  
خاطره و عقربه‌ها در سراسیمگی می‌غلطند.  
غیاب گذرگاهی می‌شود به درون  
فرورفته در گونه‌ها و زخم  
با آواز تن تکان می‌خورد  
می‌ایستد تکان می‌خورد  
و انتظار می‌رود و باز می‌گردد  
سیال مثل خون  
تنها شریک تنهایی  
که قوز کرده روی لحظه  
شب به کدام سو می‌خزد،  
تابستان به کدام سو؟  
به دور دست‌ترین شاخه نگاه می‌کنم  
که میوه‌ی انجیر خشک می‌شود و می‌افتد  
سیم خاردارها قلاب شده میان انگشت‌هایم  
جاده سرازیر می‌شود  
درختان در تاریکی سوت می‌زنند  
انتظار می‌کشند  
و کسی چه می‌داند شب به کدام سو می‌خزد،  
خاطره به کدام سو...  
شهر زنده است.  
مادرم بادمجان‌ها را پوست می‌کند.  
پشت و روی‌شان را سرخ می‌کند.  
احتمال زلزله کم است.  
احتمال را وارونه می‌کنم،  
درست مثل ساعت شنی.

تانیه‌ها

سرگردان‌اند میان دو حباب.  
سگی در دوردست پارس می‌کند.  
رنج ناهموار است  
در شب‌های تابستانی  
که تلوتلو می‌خوری  
تا سیم خاردارها که احتمال سقوط را کم می‌کنند.  
سراسیمگی‌ها از زمان می‌گذرند.  
لمس می‌کنم دوایر نقره‌ای را  
و ماه  
جزر و مد می‌دهد به انگشت‌هایم.  
پوست از تن کنده می‌شود  
می‌چسبد به شاخه‌ها  
و رنج شکل بیرونی زمان است  
لا به لای شاخه‌های درخت - برگ‌ریزان در ساعت  
شنی -  
که فصل‌ها می‌گیرند و  
باز پس نمی‌دهند.

در نگی بر «عشق سپید، گنجشک آبی» سروده «انسی الحاج». ترجمه عبدالرضا رضایی نیا

و خداوند انسان را آفرید...

یک

...الرسوله بشعرا الطویل حتی الینابیح؛ عنوان اصلی منظومه «عشق سپید، گنجشک آبی» است. به معنی «رسوله با گیسوان بلندش تا سرچشمه‌ها»، با عنایت به نبود معادلی دقیق برای رسوله در زبان فارسی! عبدالرضا رضایی نیا، مترجم این اثر خواندنی، عنوان حاضر را با الهام از حال و هوای کلی منظومه برای این ترجمه برگزیده است که اشارتی است به صورت ساختار نو، درونمایه سیال و عاشقانه آن.

«نزار قبانی» در اثر «بلقیس و عاشقانه‌های دیگر»، ترجمه «موسی بیدج»، انسی الحاج را این گونه معرفی می‌کند:



«انسی الحاج، یکی از تاریخ‌سازان جنبش نوگرایی است و یکی از شجاع‌ترین آنها. می‌گویم شجاع‌ترین برای این که در دهه پنجاه میلادی سرودن شعر سپید مانند پیاده شدن آرمسترانگ روی کره ماه بود. در آن زمان سرودن این شعر، دل‌شیر می‌خواست و -انسی- این کار را کرد و هزاران لعنت را به جان خرید.

او وقتی نخستین مجموعه شعر خود را با عنوان «هرگز» منتشر کرد، هیچ کدام از ما جرات نکردیم به او با صدایی بلند دست‌م‌ریزاد بگوییم مبادا سنگ لعنت بر سر ما هم بیارد...»

و یا انسی الحاج بزرگ‌ترین بازیکنی است که به میدان نوگرایی شعر عرب در دهه پنجاه وارد شد و تمام مدال‌های طلا را درو کرد، او بی برو برگرد پدر شعر سپید است. «انسی الحاج شاعر، ناقد و روزنامه‌نگار متولد ۱۹۳۹ در لبنان است و «رضایی‌نیا» درباره این اثر نظری شایسته دارد:

«...منظومه حاضر وضعی خاص دارد، کم‌حجم‌ترین دفتر انسی الحاج به شمار می‌رود و متکی بر بلوغ زبان و ذهنیت شاعرانه‌اش و معطوف به تجربه‌های سالیان شاعر در پهنه شعر که به لطف و ملایمت زبان شاعرانه روایتی فلسفی - عرفانی را دستمایه ترنم قرار داده است؛ به تاکید خود شاعر - در جای جای منظومه - قصه رویه دیگر آفرینش است. قصه نیمه پنهان تکوین انسان... و در نهایت

و یا:

من در پی جانوران وحشی و برج‌های بابل روان شدم / و محبوه‌ی من پدیدار شد / پس آن گاه من دعا شدم / و مرا حفظ کرد پس بر من آشکار شدی / ای خدا. (ص ۵۰)

همین دعا، عشق - گاهی محزون، گاهی شکسته - گاهی روشن و گاهی مومنانه‌تر پای «سوگند» را باز می‌کند، سوگندی که می‌تواند زمینه‌ی عشق دنیایی باشد، یعنی مسیری روشن برای لحظه‌های ابدی و جاودانگی:

سوگند می‌خورم شعرهایم را از یاد ببرم تا تو را در یاد بدارم / سوگند می‌خورم در پی عشق روانه شوم / سوگند می‌خورم در پی عشق روانه شوم / سوگند می‌خورم همیشه پیش‌تر از من باشد / سوگند می‌خورم چون ستارگان روز برای نیک‌بختی تو خاموش شوم / سوگند می‌خورم آشک‌هایم را در دستانت آرام دهم / سوگند می‌خورم فاصله میان دو واژه «دوستت دارم، دوستت دارم» باشم. (ص ۵۰)

رضایی‌نیا این گونه آورده است:

«مرد از ریشه‌ی زن بر می‌آید، جدا می‌شود، می‌بالد و بر و سوسه‌ی وهم و کبریا - زن - را در بند می‌کشد، پیش چشمان خداوند، و عشق هدیه خداوندی ست به - زن - در بند تا در رهگذر سیروسلوکی شگفت هم روح مرد را برهاند، هم جان در بند خود راه، که سراسر این حکایت، حکایت عشق در سفر ازلی آدمی ست تا ابد...»

چون خوشترن را در چشمان او بزرگ دید / او را در چشمان خود کوچک / و گفت: باید بر او خداوندی کنم! / او را شکست / زن از دلسوزی بر مرد شکسته شد / او زن را به اسارت راند / زن تسلیم شد، مباد که خداوند بر مرد خشم گیرد / مرد در سایه‌ی صدای نعره‌وارش دست گشاد / لا شریک لی / مرا شریکی نیست! (ص ۱۹ و ۲۰)

چهار

به واقع منظومه «عشق سپید، گنجشک آبی» رسوله‌ی با گیسوان بلندش تا سرچشمه‌هاست، یعنی حس و فضای عاشقانه با ملایمت زبان شاعرانه برای تنازع‌ی شگفت که اگر غیر این بود نه شعر «انسی الحاج» زیان‌زد می‌شد و نه ترجمه‌ای دلنشین به دل می‌نشست و به روشنی این قصه، قصه روی دیگر آفرینش است، و شاید هم «نفخت فیه من روحی» یعنی دمیدنی سرشار از لحظه لحظه حضور خداوند که هم انسان را آفرید و هم عشق را...

عاشقانه‌ای شکسته و محزون، اما رو به بهجت‌ها و روشنی‌ها...»

دو

«و خداوند عشق را آفرید» بی‌تردید الهامی است که انسی الحاج با تصویری زیبا، آفرینش انسان را زیبا می‌بیند؛ از آغازی که آغاز می‌شود به نیت عشق در سفر ازلی تا عشق که هدیه خداوندی است:

و خداوند / انسان را آفرید / مرد و زن / تا آسمان و زمین / زیبا بماند / در تلاش آن کس که چیزی ندارد / در پیوند آن که پیوندی ندارد / در حیرت آن کس که می‌داند و نمی‌داند / در سلام آن کس که سلامی بر نمی‌انگیزد / مگر برای آن که از او تحیتی فرو ریزد. (ص ۱۶ و ۱۷)

و فلسفی‌تر این که در این قصه نیمه پنهان تکوین انسان؛ و بازخوانی اطوار و احوال دو جنس مرد و زن در بستر تاریخ - این مرد - برای محبوه‌اش به دنبال زیباترین دعا یعنی برکت است:

ای خدای عهد بندها / در آن سوی پل نگهبانان / پروردگاره / ای خدای انگشترها و عقده‌ها و آه کشیدن‌ها / از تو طعم‌شان را طلب می‌کنم / اما من برای محبوه‌ام برکت طلب می‌کنم. (ص ۳۶)

عشق و دعا، یعنی داعی برای عشق و عشقی برای دعا روایت شاعرانه‌ای است که «انسی الحاج» با تفکری اندیشمند و زبانی فاخر می‌خواهد، جاودانگی انسان را چونان تناورترین درختان زیتون لبریز از مهربانسی و توانایی خداوند جان‌آفرین بداند و این که بزرگی از آن اوست.

محبوبه‌ام مرا به سوی تو واداشت / او می‌گوید سپس من می‌گویم: بزرگی از آن توست / او دست به کار می‌شود، روده‌های تو در صحراهای من روان می‌شوند / او نگاه می‌کند و من تو را می‌بینم. (ص ۳۶)

سه

ترجمه روان و ملموس شاعر توانای معاصر «عبدالرضا رضایی‌نیا» بر شعر انسی الحاج، لحظه‌های «رهایمی» ندارد که به آسانی بگذری، زیرا بند بند این ترجمه شاعرانه می‌تواند مثنوی دیگری برای بازخوانی و زیبایی بلوغ و ذهنیت شاعرانه باشد با ردیابی از دعای عرفانی:

ای شب، ای شب / دعایم را با خود ببر! / خداوند! صدایم را بشنو / محبوه مرا بنشان و از جا مکن / عمرهای نیامده را بر او بیفزای / با عمرهای آینده من گرامی‌اش بدار. (ص ۵۲)

اسفند

حسن فرازند |

هفته آخر اسفند که می‌شد

و نسیم خنکی

می‌وزید از لب ایوان و حیاط

مادرم از ته دل

می‌فرستاد سلام و صلوات

و به من هم می‌گفت: آ... آ... آ... بی... حسن!

جلوی پای بهار

تخم مرغی بشکن

«اسفند ۹۴ - ورامین - محله روغنکشی»

مجال چیدن يك نسترن

محبوبه بزم‌آرا |

عزیز من همه جان بود و تن نداد به من

لبش اجازه شیرین شدن نداد به من

بهار رد شد و اردیبهشت آغوشش

مجال چیدن یک نسترن نداد به من

مرا اسیر سفرکرد سرزمین غمش

غمی که گوشه چشمی وطن نداد به من

چگونه چشم پر از انتظار روشن شد؟

که باد بویی از آن پیرهن نداد به من

چگونه در تب من میوه می‌دهد هر روز

همان شکوفه که از آن دهن نداد به من

وزید موج پریشانی اش به مردابم

اگرچه از شب مویش شکن نداد به من

خدا زبان مرا آسمان ترین می‌خواست

که غیر نام عزیزش سخن نداد به من

